

کار دست یا کار مرغ؟!



مصطفی سهرابلو
دبیر علوم متوسطه‌ی اول
پیر تاج، شهرستان بیجار،

استان کردستان

سال قبل در مراسمی که به مناسبت هفته‌ی پژوهش برگزار شده بود، علاوه بر معرفی افراد برگزیده‌ی این حوزه، تعدادی از آثار هنری برگزیده‌ی دانش‌آموزان نیز به معرض نمایش گذاشته شده بودند. در حین تماشای این آثار، دانش‌آموزان و برخی از اولیای آن‌ها نیز حضور داشتند. در این حین، رفتار یکی از دانش‌آموزان توجهم را

جلب کرد. او به مادرش می‌گفت: «مامان، کدام یک از این‌ها مال منه؟» مادرش دست او را گرفت و کنار یکی از آثار برد و به او گفت: «حواست کجاست؟ اینه دیگه! برای اینکه اشتباه نکنی، مشخصاتت رو روی آن نوشتیم.» تعجبم بیشتر شد. با خودم گفتم: «مگر دست‌سازه‌های برتر دانش‌آموزان نیست؟! مگر خود بچه‌ها این‌ها را درست نکرده‌اند؟!» همان‌طور که با همکاران صحبت می‌کردیم، یکی از آن‌ها که مدیر مدرسه بود، بعد از شنیدن حرف‌های ما گفت: «من اطلاع دارم اولیای تعدادی از بچه‌ها برای اینکه فرزندشان از رقابت جا نماند، هزینه‌های چندمیلیونی برای تهیه‌ی وسایل لازم برای ساخت دست‌سازه‌ها و آثار دیگر داده‌اند، در حالی که دانش‌آموزان دیگر توان این کار را ندارند.» همچنان در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت: «مشکلاتی از این قبیل باز هم هستند؛ مثلاً دو نفر از دانش‌آموزانی که اینجا حضور دارند اصلاً فرش‌بافی بلد نیستند، ولی به دلایلی یک فرش کوچک به نام آن‌ها در اینجا ارائه شده است.»

یاد دوران تحصیل خودمان افتادم، دوره‌ی ابتدایی درسی جداگانه برای کاردستی و نقاشی داشتیم. در یکی از سال‌ها، برخی از بچه‌ها در زنگ کاردستی، با شور و شوق تخم‌مرغ و سیب‌زمینی می‌آوردند و البته برای ایجاد تنوع، روی تخم‌مرغ‌ها را رنگ‌آمیزی می‌کردند و گاهی داخل سیب‌زمینی چوب کبریت‌هایی را به صورت تزیینی فرو می‌کردند و به‌عنوان کاردستی ارائه می‌دادند. تعداد کمی از بچه‌ها هم با کلی ذوق و شوق، با وسایل دورریختنی مثل بطری شامپو یا چوب، وسایلی مثل شمشیر و لودر و ماشین درست می‌کردند. نکته‌ی جالب اینجا بود که وقتی کارها به معلم تحویل داده می‌شد، کسانی که تخم‌مرغ و سیب‌زمینی آورده بودند نمره‌ی ۲۰ و بچه‌هایی که دست‌سازه آورده بودند نمره‌ی پایین‌تری می‌گرفتند.

از این‌ها که بگذریم، باید این نکته را یادآور شد که در کنار این موارد، صد البته دانش‌آموزان فعال و تلاشگر نیز حضور دارند. به‌ویژه در سطح مدرسه که بچه‌ها با فشار روانی کمتری، داشته‌ها و توانایی‌های خود را به کمک معلمان و مدیران دلسوز و توانمند کشف می‌کنند و نشان می‌دهند؛ ولی هر چه به دوره‌های بالاتر می‌روند، چنین معضلاتی بیشتر می‌شوند و حتی به سطح مدرسه‌ها هم گسترش می‌یابند. و فعالیت‌های سازنده و مشارکتی و خلاقانه و دوستانه، جای خود را به رقابت‌های مدرسه‌ای و فردی و صرف هزینه‌های آن‌چنانی و کسب امتیاز می‌دهند.

به نظر می‌رسد باید در خیلی کارها بازنگری و بازاندیشی شود؛ هدف‌ها، روندها، شیوه‌ها و برداشتها. زیرا آن چیزی که فعلاً از این برنامه‌ها مشاهده می‌شود، بیشتر شبیه به مسابقات بین والدین دانش‌آموزان با یکدیگر و مسابقات مدرسه‌ها با هم و کسب امتیازها و نشان‌هاست تا فعالیتی که در آن دانش‌آموزان در محیطی جذاب و مشارکتی و شاد به یادگیری و کشف خود بپردازند. باید تصمیمی جدی و منطقی گرفته شود که بالاخره قرار است این برنامه‌ها و جوایز برای چه چیزی و چه کسی در نظر گرفته شوند و چرا؟



تصویرگر: حسین یوزباشی

آیندازی

اردیبهشت‌ماه
دوره‌ی بیست‌وششم
شماره‌ی ۸ | ۱۴۰۲

۱۸



تصویرگر: حسین یوزباشی

آموزگار آغازگر

مریم نورانی
آموزگار پایه‌ی پنجم ابتدایی،
شهرستان هریس، تبریز



به نام خدایی که همین نزدیکی است و قسم به قلم و آنچه می‌نویسد. دست‌بوس معلم پایه‌ی اولم هستم که به انگشتان کوچک و ضعیفم قلم داد و به من آموخت چگونه بنویسم. نمی‌دانم

آن روزها که گوهر وجودش را ذره‌ذره در کالبد وجود ناتوانم می‌ریخت تا مرا با دنیای حرف‌ها و واژه‌ها آشنا سازد، رنج‌هایش چه حجمی داشتند؛ اما نیک می‌دانم هر بار که من حرفی یا واژه‌ای می‌آموختم او به وجد می‌آمد و خویشتن خویش را آفرین می‌گفت. به یقین این

تحسین و آفرین نابجا نبوده است. با خود می‌اندیشم سهم معلم پایه‌ی اولم از آینده‌ی من و آینده‌ی تمام آنان که اولین بار آموختن را با او آغاز کرده‌اند چیست؟ شاید حال که قلم در دست و

ردای معلمی بر دوش گرفته‌ام و پا جای پای او نهاده‌ام، سهمش لبخندی است که به یادگار از او بر لبان دانش‌آموزانم می‌نشانم و این لبخندها را می‌چینم و با روبانی از جنس دعا می‌پیچم. اینک قلم را در دستم می‌فشارم و به یاد

سرمشق‌هایی که به من می‌داد می‌نویسم؛ اما این بار نمی‌نویسم: بابا آب داد؛ می‌نویسم: معلم آمد با کوله‌باری از شوق آموختن، آمد و عشق را در دل‌ها کاشت و بی‌ادعا رفت؛ اما من از آن روز غرق این اندیشه‌ام که چگونه یک نفر می‌تواند در قلب‌ها این‌گونه حکومت کند؟! به یاد تو می‌نویسم و آرزو می‌کنم کاش امشب رؤیاهایم دست دلم را بگیرند و مرا در دنیای خواب به همان پایه‌ی اولی ببرند که بوی تو را در آن استشمام می‌کردم.

حرف‌هایم را بی‌ربا نوشتم و با تمام سادگی‌شان تقدیم می‌کنم به همه‌ی آموزگاران بی‌ریای پایه‌ی اول که در دنیای کودکانه‌ی هفت‌ساله‌ها همچون ستاره‌های دنباله‌دار می‌درخشند.

ابتدایی

اردیبهشت‌ماه

دوره‌ی بیست و ششم

شماره‌ی ۸ / ۱۴۰۲

۱۹